



# پلورالیسم دینی

دکتر صادق لاریجانی  
عضو فقهای شورای نگهبان

## ● اشاره:

نوشتار حاضر، پیاده شده متن سخنرانی حجة الاسلام دکتر لاریجانی است که در سال ۱۳۸۰ در مرکز تحقیقات اسلامی سپاه ایراد کرده‌اند.

«پلورالیسم یا کثرت گرایی» به عنوان یک نظریه در باب تعدد و کثرت ادیان و همچنین در باب فهم دین، از اوایل قرن بیستم به عنوان یک مسأله در امر دین پژوهی و مباحث کلامی مطرح شده است. رگه هایی از این بحث در آثار محققان گذشته، چه در میان مسلمانان و چه در میان مسیحیان، وجود داشته، ولی به صورت امروزی سابقه زیادی ندارد.

## انواع کثرت گرایی

کثرت گرایی به معنای پذیرش کثرت، در موضوعات مختلف سیاسی، دینی و اخلاقی قابل طرح است.

۱) کثرت گرایی سیاسی به معنای فرصت دادن به احزاب مختلف برای ظهور و به

دست گرفتن قدرت است.

۲) کثرت‌گرایی اخلاقی به معنای پذیرفتن تئوری‌های اخلاقی هم‌عرض، که حتی دارای نتایج متضاد است. به عنوان مثال، لیبرال‌ها معتقدند که آزادی هر فرد تا آن جایی است که به آزادی دیگران لطمه نرساند. برخی دیگر معتقدند که انسان‌ها در جامعه می‌توانند ارزش‌های مختلفی را بپذیرند، هرچند این ارزش‌ها با هم در تضاد باشند. در این جا پذیرفتن اهمیت ندارد، بلکه آنچه مهم است این که، همه این‌ها اخلاقی هستند یعنی در ساحت اخلاقی می‌شود ارزش‌های متکثر و متضاد داشته باشیم که اخلاقی هم باشند.

۳) کثرت‌گرایی در فهم دین بدین معناست که ما از دین ادراکات مختلفی داشته باشیم و یا به تعبیر امروزی وجود قرائت‌های مختلف از دین که هم‌عرض هم بوده و رسمی هم باشند.

۴) کثرت‌گرایی دینی یعنی این که ادیان مختلف دارای کثرتی هستند که این کثرت در واقع پذیرفتنی و به تعبیری حق است. بحثی که در این جا مطرح خواهیم کرد بحث کثرت‌گرایی دینی است.

## کثرت‌گرایی دینی

در کثرت‌گرایی دینی، گاهی بحث در حقانیت همه ادیان در عرض هم است و گاهی سخن از عقاب و سعادت می‌باشد. کسانی که بحث از عقاب و سعادت می‌کنند، می‌گویند:

«انسان‌ها در ادیان مختلفی رشد می‌کنند و ادیان مختلفی را می‌پذیرند بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که پیروان همه ادیان، بجز اسلام - آن هم شیعه اثنی عشری - مستحق عذاب باشند! و تنها در میان این همه آحاد انسانی روی زمین، فقط شیعه اثنی عشری دارای سعادت باشد و بقیه از سعادت محروم باشند.»<sup>(۱)</sup>

در جامعه امروز، آنهایی که بحث «پلورالیسم دینی» را مطرح می‌کنند، در برخی از مکتوبات، در کلامشان اصرار می‌ورزند که اصلاً بحث بر سر حقانیت نیست بلکه بحث بر سر این است که چه کسانی اهل دوزخ و چه کسانی اهل سعادت‌اند.<sup>(۲)</sup>

بدین ترتیب در بحث پلورالیسم ما باید سه مقوله ثواب و عقاب، سعادت و عدم سعادت و حق و باطل را از هم جدا کنیم و تا این سه مقوله از هم جدا نشود نمی‌توان

بحث کرد.

## ۱) ثواب و عقاب

در این جا سؤال این است که آیا پیروان ادیان دیگر و در درون دین ما اتباع مذاهب دیگر، در هر شرایطی اهل عقاب هستند یا خیر؟

در جواب باید گفت: این گونه نیست که پیروان ادیان دیگر همواره اهل عقاب باشند، بلکه در شرایطی، عقاب شامل آن‌ها نمی‌شود. به عنوان مثال، یک مسیحی که تمام سعی و تلاش خودش را برای رسیدن به حق کرده و در انجام آن هیچ قصوری نداشته، اما به هر دلیلی به حق نرسیده، اهل عقاب نیست. در مباحث کلامی هم یک اصلی است که تقریباً همه فقهای شیعه آن را قبول دارند و آن هم اصل «قبیح عقاب بلا بیان» است. یعنی تا زمانی که حجّت بر انسان تمام نشود عقاب خداوند قبیح است.

بنابراین، این گونه نیست که همه پیروان ادیان و مذاهب دیگر به طور مطلق اهل عقاب باشند، زیرا اگر قصوری در رسیدن به حق نداشته باشند - هرچند به هر دلیل به حق نرسیده باشند - اینها اهل عقاب نیستند.

## ۲) سعادت و عدم سعادت

سعادت، مراتب دارد، اگر از پیروان ادیان دیگر کسانی باشند که واقعاً برای رسیدن به حق تلاش کرده باشند، به همان اندازه خلوص و عبادتشان به سعادت می‌رسند.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در رساله‌الولایة خود می‌نویسد:

«... سعادت مخصوص گرونده دین حق، همان کمال است و اما مطلق سعادت مخصوص گرونده دین حق نبوده، بلکه در دیگران نیز یافت می‌شود البته به شرطی که روح انقیاد و فرمانبری داشته باشد و عناد و ستیزه جویی در آنان نباشد.» (۳)

اما آنچه در بحث پلورالیزم حساسیت برانگیز می‌باشد - چه در پلورالیزم دینی و چه در پلورالیزم مذهبی - مسأله حقانیت است. بدین ترتیب در این جا ما می‌خواهیم از منظر فلسفی - کلامی این مسئله را شکافته، ببینیم که آیا در مقام حقانیت، می‌توان گفت که ادیان مختلف و مذاهب مختلف در درون یک دین، همه راه‌هایی به سوی حقیقت هستند و همه هم به نوعی حق هستند؟ به نظر می‌رسد قبول چنین باوری ترویج کفر باشد، اما باید

آن را مورد نقد و بررسی قرار داد.

## حقانیت در پلورالیزم

نکته‌ای که قبل از ورود به این بحث و طرح استدلال‌ها باید مورد توجه قرار داد این است که، وقتی می‌گوییم «ادیان مختلف همه راه‌هایی به سوی حقیقت هستند و همه هم نوعی حق‌اند» منظور از ادیان، چیست؟ آیا منظور ادیانی است که در حال حاضر موجودند و به تصریح قرآن تعریف شده‌اند<sup>(۴)</sup> و حقایق تورات و انجیل را پوشانده‌اند، یا ادیان، آن طوری که از ناحیه خداوند نازل شده است؟ این دو با هم فرق دارد. اعتقاد ما نسبت به حضرت مسیح و کتابی که آورده، از ناحیه قرآن است که می‌فرماید: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلَ»<sup>(۵)</sup> به همین دلیل هم معتقدیم که اینها تثلیث و مصلوب شدن حضرت عیسی (س) را بر خلاف واقع آورده‌اند و بشارت به آمدن نبی ما، حضرت محمد (ص) را کتمان کرده‌اند. در نتیجه نسبت ما با دین مسیح، آن طور که آمده، یک نسبت و آن گونه که در حال حاضر می‌باشد، نسبتی دیگر است.

مسئله دیگر این است که همه ادیان به جز دین اسلام در ناحیه خودشان و شریعت شان محدود به زمانی بوده‌اند.

وقتی که پیامبر مسیحیت، حضرت عیسی (س) بشارت به آمدن پیامبر خاتم (ص)، می‌دهد یعنی می‌خواهد بگوید پیامبری من تا یک برهه از زمان است و شریعت من هم محدود به همان زمان می‌باشد.

از این رو، دو نکته را می‌توان در خصوص کثرت ادیان مورد توجه قرار داد:

۱- محدود بودن شریعت شان به زمان خاص.

۲- تفکیک بین آن دین و حیاتی با آنچه که در دست ماست.

اکنون با توجه به این دو نکته به بحث کثرت ادیان که امروزه مطرح است می‌پردازیم.

پلورالیست‌ها یا کثرت‌گرایان معتقدند که در میان ادیان امروزی نیز انسان‌های صالح و عابدی هستند که اهل تهجد هم می‌باشند، چگونه می‌شود بگوییم اینها اهل دوزخ‌اند و از سعادت و معرفت خدا محروم هستند و راهی به حق ندارند؟

در این خصوص در غرب چندین نظریه وجود دارد.

۱) نظریه انحصارگرایی یا اِکسکلوسیویزم<sup>(۶)</sup>

این نظریه می‌گوید در دنیا یک دین حق وجود دارد و بقیه ادیان باطل هستند.

## ۲) نظریه شمول‌گرایی یا اینکلوسیویزم (۷)

در این نظریه، یک دین خود را حق می‌داند و معتقد است پیروان ادیان دیگر از باب این که سرانجام در روش و مکتب آنها وارد می‌شوند، می‌توانند به سعادت و بهشت رسیده، حق را درک نمایند. به عنوان مثال یک مسیحی ادعا می‌کند، یک مسلمان می‌تواند به بهشت وارد شود و به سعادت برسد نه از آن جهت که مسلمان است؛ بلکه از آن جهت که سرانجام در آخر عمر مسیحیت را می‌پذیرد و از دنیا می‌رود. یا به عبارتی دیگر، معتقدند پیروان ادیان دیگر در باطن اهل حق اند. اما ظاهر را تشخیص نمی‌دهند و سرانجام با تشخیص ظاهر، سعادتند می‌شوند.

## ۳) نظریه پلورالیسم (۸) یا کثرت‌گرایی

نظریه پردازان پلورالیزم معتقدند که ما دارای کثرت هستیم. همه ادیان در عرض هم می‌توانند حق باشند، گرچه دعاوی متعارض داشته باشند.

یکی از مدافعین سرسخت کثرت‌گرایی، فردی است به نام «جان هیک» که دارای استدلال‌هایی برای نظر خود هست. برخی از نویسندگان کنونی ما هم از او این استدلال‌ها را اخذ می‌کنند. جان هیک می‌گوید:

دلایل کثرت‌گرایان، آن چیزی است که کانت در باب پدیدارها و واقعیت‌ها می‌گوید. کانت می‌گوید: اشیا دارای دو حیثیت هستند:

۱) حیثیت فی حد ذاته و فی نفسه، که شناختنی نیست و به آن نومن<sup>(۹)</sup> (ذات معقول) می‌گویند.

۲) حیثیت ظهور که برای مشاعر و مدارک درک‌کنندگان، پدیدار و پیدا است و آن را فنومن می‌نامند. (۱۰)

طرفداران نظریه کثرت‌گرایی، در باب کثرت ادیان به این مدل، یعنی مدل کانتی معتقدند و می‌گویند:

در عالم یک حقیقت متعالی است که آن، خداوند است. حق متعالی، فی حد نفسه شناختنی نیست و آنچه برای ما به عنوان بشر یا مخلوقات دیگر مطرح می‌باشد، عبارت است از ظهور آن حق؛ و حق متعالی می‌تواند برای آحاد مختلف انسان‌ها، اعم از پیامبران و غیر پیامبران به مجاری مختلفی ظهور و تجلی پیدا کند و همه اینها، تجلیات آن واقعیت واحد هستند.

نظریه پردازان فوق می‌گویند: چه اشکالی دارد ما کثرت ادیان را به صورت کثرتی

قابل قبول و به صورت ظهورات مختلف آن حق متعالی بدانیم؟ به این معنا، همه در مرحله تجلی و ظهورات حق خواهند بود. بنابراین نمی‌شود که یکی حق و دیگری باطل باشد. چرا که آن واقعیت فی نفسه شناختنی نیست و هر چه ما از آن می‌شناسیم ناقص است. بدین ترتیب اگر آن عالم واقع را فی نفسه در نظر بگیریم، هیچ کس به تمام معنا بر حق نیست. اما اگر مرحله ظهور آن را در نظر بگیریم، همه می‌توانند حق باشند. پس چرا اصرار می‌کنید که یکی حق است و دیگری باطل؟

از این رو، کثرت گرایان معتقدند که همه ادیان در عرض هم حق هستند و راه‌های متعددی به سوی حق اند. از همین جا تعبیر «صراط‌های مستقیم» را به استشهاد آیه قرآنی «إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>(۱۱)</sup>، به کار می‌برند. این افراد می‌گویند چون صراط مستقیم دارای تنوین است و تنوین هم ظهورش در این است که یکی از راه‌هاست، بدین جهت ما تنها یک راه مستقیم نداریم بلکه راه‌های مستقیم داریم.<sup>(۱۲)</sup> این یک استدلال است.

در مسئله تجلی حق به صور مختلف هم دو مدّعی دیگر مطرح می‌باشد:

۱) یک ادعا این است که، حق تعالی برای انبیای مختلف تجلیات مختلف کرده است. برای نبی ما به یک طریق تجلی کرده برای حضرت عیسی به یک صورت و برای حضرت موسی به صورتی دیگر تجلی کرده است.

۲) ادعای دیگر این است که، همه انبیا یک واقعیت را به صورت وحیانی دریافت می‌کنند. ادیانی که به دست ما می‌رسند، تعبیری است که پیامبران از این واقعیت‌ها کرده‌اند. به عبارت دیگر می‌خواهند بگویند، پیامبران هر کدام در چارچوب فکری و توانایی بشری خود وحی خام را تفسیر کرده و به پیروانشان عرضه می‌دارند.

افرادى مثل آقای دکتر سروش از طرفداران چنین نظریه‌ای می‌باشند.

از همین نظریه دو تعبیر حاصل می‌گردد که یکی بحث درونی و دیگری بحث بیرونی است. استشهادات قرآنی که در رد کثرت‌گرایی در درون قرآن آمده بسیار زیاد است که در آخر این مبحث بدان خواهیم پرداخت، اما در بحث بیرونی که غربی‌ها هم به آن پرداخته‌اند، به موضوع «تعارض ادیان»<sup>(۱۳)</sup> می‌پردازیم.

## تعارض ادیان

ادیانی که در حال حاضر در جهان وجود دارد در برخی از دعوایشان با هم متعارض

هستند. مثلاً دین اسلام «تثلیث» را باطل می‌داند در صورتی که دین مسیحیت «تثلیث» را حق می‌پندارد. دین اسلام می‌گوید پیامبر اسلام (ص) خاتم پیامبران است، در حالی که مسیحیت می‌گوید بعد از حضرت عیسی (س) پیامبری نیامده است.

بدین ترتیب دو دعوای متعارض مطرح است که نمی‌تواند هر دو حق باشد. آیا ممکن است دو تقیض، هر دو واقعیت باشند؟

حتی اگر ما بپذیریم آن واقعیت تجلیات مختلف داشته باشد، باید تجلیاتش هم حق باشد. منتها باید به عالم محسوس تری بیاید. بدین ترتیب انسان‌ها به تجلیاتی می‌رسند که همه آن تجلیات حق است. مگر می‌شود باطل تجلی حق باشد؟ پس دعوای متعارض ادیان، راهی برای کثرت نمی‌گذارد. در نتیجه نمی‌توان گفت هم اسلام و هم مسیحیت حق است!

بنابراین، دعوای متعارض ادیان ایرادی اساسی است که به کثرت‌گرایی وارد شده و برخی در صددند که این ایراد را مرتفع نمایند؛ از این رو، ادعا کرده‌اند که ما نمی‌توانیم بگوییم دعوای ادیان متعارض است؛ چرا که ادیان مفاهیمی که به کار می‌برند در یک کل معنا می‌شود؛ مثلاً می‌گویند شما نمی‌توانید در مفهوم تثلیث بگویید سه خدا؛ بلکه این مفهوم است که باید در کل بستر مسیحیت فهمیده شود. به همین شکل دعوای دیگری را مطرح می‌کنند که نهایتاً به نسبی‌گرایی ختم می‌گردد که در مجموع باب تفاهم را می‌بندد.

در این جا باید گفت که اگر بین اسلام با مسیحیت امروزی هیچ مشکلی وجود نداشته باشد باید هر دو یک مدعا داشته باشند. در حالی که این طور نیست و دست کم در مورد این که آیا بعد از حضرت مسیح پیامبری بوده یا نبوده با هم اختلاف دارند. پس این ادیانی که در دست ماست نمی‌توانند همه حق باشند و اگر مسلمانان ادعا کنند که مسیحیت فعلی هم حق است راه به کفر برده است.

### مفهوم کفر از منظر برخی روشنفکران

در باب کفر برخی از روشنفکران کنونی معتقدند این سخن که «اگر کسی خدا و پیامبر اسلام را قبول داشت مؤمن، و اگر قبول نداشت کافر است» یک تقسیم بندی سیاسی و دنیوی است که فقها آورده‌اند. در عالم واقع، ایمان و کفر شرط اساسی نیست؛ بلکه آنچه مهم است اخلاص و تقوی است. به عنوان مثال می‌گویند فقها معتقدند اگر کسی صرفاً

شهادتین را به زبان بیاورد مسلمان است، هر چند در دل ایمان قوی به خدا و پیامبر نداشته باشد. این اسلام فقیه پسند است، اما از نظر ما این کفر واقعی است؛ اسلام خداپسند اسلامی است که قلبی باشد، حتی اگر به زبان ظاهر جاری نشود.

در جواب باید گفت اگر فقیه می‌گوید اسلام باید به زبان ظاهر شود؛ از این جهت است که امام صادق (ع) فرموده است «الْإِسْلَامُ هُوَ الْإِقْرَازُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَ هُوَ الَّذِي يُخَقِّنُ بِهِ الدِّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ» (۱۴) و این از سوی وحی می‌باشد. فقیه هیچ زمان نمی‌تواند از خودش فتوایی صادر کند که خلاف گفته قرآن و سنت باشد. کدام فقیه گفته است هر کس لا اله الا الله را به زبان آورد مسلمان واقعی است؛ بلکه می‌گوید بدین وسیله، خون و اموال او حفظ می‌شود.

عجیب‌تر این است که اینها برای اثبات ادله شان به آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (۱۵) تمسک کرده‌اند و می‌گویند، در این جا اتقیکم پس از ان اکرمکم عندالله آمده است؛ یعنی هر کس که پرهیز کارتر و پارساتر بود، «گرامی‌ترین انسان‌ها نزد خداست».

نگفته است هر کس شرایط فقها را دارا باشد «أَكْرَمَ عِنْدَ اللَّهِ» است. بدین صورت نتیجه می‌گیرند که اصل در ایمان و کفر، پارسایی و پرهیزکاری است و اظهار به زبان آن چیزی است که فقها به خاطر مسائل دنیایی و سیاسی مطرح کرده‌اند و واقعیت این گونه نیست. در پاسخ به چنین مغالطه‌ای نیز باید گفت: آیات اولیه سوره بقره درباره متقیان چنین می‌گوید: متقین کسانی هستند که به آخرت ایمان آوردند و به آنچه که پیامبر گفته ایمان دارند و... این درست غیر از آن چیزی است که شما در خصوص متقین می‌گویید. صرفاً پارسایی و اهل حق بودن نمی‌تواند شرط ایمان باشد. قرآن در باب متقین ایمان «... بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ...» (۱۶) را لازم بر شمرده است؛ یعنی متقین کسانی هستند که ایمان آوردند به آنچه به سوی تو فرستاده شد، لذا اگر کسی غیر از این باشد جزء متقین نیست.

در خصوص معنای «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هم که ادعا کرده‌اند تنوین دارد و این بدان معناست که شما به راهی مستقیم هستید و نگفته است که بر تنها راه مستقیم هستید، و معلوم می‌شود راه‌های مستقیمی وجود دارد که شما بر یک راه آن هستید و دیگران بر راه‌های دیگر هستند.



این اشتباه، از دو چیز ناشی می‌شود: یکی عدم توجه به آیات دیگر و دیگری عدم فهم در ادبیات عرب. ما در نماز می‌گوییم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این جا الف و لام دارد و تنوین ندارد. اگر آن گونه که این‌ها معتقدند حقیقت می‌داشت می‌بایست قرآن می‌گفت «إِهْدِنَا صِرَاطاً مُسْتَقِماً» در صورتی که قرآن می‌فرماید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

از سوی دیگر تنوین در ادبیات عرب همیشه برای نکره کردن نیست. تنوین در عربی چند کاربرد دارد. یکی از آنها تفخیم و اعظام است. به این شکل که عرب وقتی می‌خواهد یک چیز را بزرگ نماید، آن را تنوین دار می‌آورد. بنابراین تنوین صراط در آیه انک علی صراط مستقیم هم به تصریح بسیاری از مفسران از باب اعظام است؛ یعنی راهی که خیلی اهمیت دارد و بزرگ است، نه از بابت این که نکره است.

به هر حال مشکل پلورالیزم از منظر برون دینی این است که با تعارض ادیان سازگاری ندارد.

### نگاه قرآن به حقانیت ادیان

آنچه از آیات قرآن فهمیده می‌شود این است که نظر قرآن هیچ یک از نظرات غربی‌ها اعم از انحصارگرایی، شمول‌گرایی و کثرت‌گرایی را شامل نمی‌شود. انحصارگرایی که به فقها و محققین شیعه نسبت داده شده نادرست است. در هیچ جا فقها و محققین ما نگفته‌اند ادیان دیگر باطل هستند، زیرا خود قرآن به نزول تورات و انجیل از جانب خداوند تصریح دارد. (۱۷)

بنابراین، از نگاه قرآن ادیان دیگر باطل نیستند، بلکه ادیانی باطل هستند که به دست پیروانشان تحریف شده‌اند؛ و این منافاتی ندارد با این که بگوییم تنها دین حق در زمان ما، یک دین است و آن دین اسلام می‌باشد. چرا که ادیان دیگر در پاره‌ای از محتوایشان معنی (تاریخ دار) بوده‌اند و بقیه محتوایشان نیز عیناً در دین ما آمده است. و این مطلب دلالت دارد که میان ادیان وحدت محض حاکم است؛ نه کثرت‌گرایی است یا شمول‌گرایی و یا انحصارگرایی.

اما در باب برخی از تعالیم دیگر مثل شرایع شان، آنهایی که یا کلاً نسخ شده‌اند یا

تفاسیری به آنها اضافه شده یا چیزی از آنها برداشته شده است از اول معنی بوده‌اند. ما نمی‌گوییم آنها باطل بوده‌اند، بلکه در ظرف زمانی خودشان حق بوده‌اند و اصلاً برای زمان ما ادعایی ندارند.

بنابراین، دین اسلام ادیان دیگر را در ظرف زمانی خودشان حق می‌داند؛ اما در زمان پیامبر خاتم(ص) و پس از آن، یک دین را حق می‌داند و معتقد است که مورد تحریف واقع نشده و آن اسلام است.

دین اسلام مشتمل بر پاره‌ای از حقایق اخلاقی است که در همه ادیان مشترک است و بخشی از حقایق هم مختص شریعت خود اسلام است. این حق است که تا آخر هم خواهد ماند و هر کس که به اینها معتقد نباشد از نگاه قرآن و اسلام کافر است. بنابراین، از نگاه قرآن، ادیان کنونی حق نیستند؛ اما اگر پیروان این ادیان جهت رسیدن به حق کوتاهی و قصوری نداشته باشند می‌توانند به سعادت هم برسند.

## هادی بودن خداوند

ادعای دیگری که برخی از کثرت گرایان مطرح کرده‌اند این است که می‌گویند: خداوند خودش را هادی معرفی می‌کند، و اگر بنا باشد در کل عالم فقط شیعه اثنی عشری هدایت شده باشد پس اسم هادی خداوند در کجای عالم تجلی پیدا کرده است؟ اگر چنین چیزی را قبول کنیم باید بپذیریم که میلیاردها انسان اهل دوزخ‌اند و فقط تعداد اندکی اهل سعادت هستند و این با هادی بودن خداوند تناقض دارد. (۱۸)

در پاسخ به این مدعا نیز باید گفت هدایت خداوند در این جا تشریعی است. حق تعالی هیچ گاه نمی‌خواهد کسی را به اجبار هدایت نماید. حضرت حق می‌فرماید: ما هدایت کردیم و دستگیری هم کردیم حالا تو خواهی شاکر باش، خواه کفران نعمت کن. این را حق تعالی به اختیار خود انسان گذاشته است. آنها که شکران نعمت کنند اهل سعادت‌اند و آنها که کفران نعمت کنند اهل دوزخ و عقوبت هستند. بنابراین، اسم هادی خداوند منافاتی با این که عده زیادی به اختیار خودشان اهل جهنم باشند ندارد. خداوند خطاب به شیطان می‌فرماید: «لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۱۹)

## پاسخ به سوالات

سؤال: شما گفته‌اید که کثرت‌گرایی را می‌توان در ساحت سیاسی پذیرفت در صورتی که آیه «إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَاعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ...» (۲۰) «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۲۱) «إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲۲) در مقابل آن است. این دو چگونه قابل جمع می‌باشد؟

پاسخ: من نگفتم کثرت‌گرایی سیاسی را به این معنا که گفته‌اند؛ می‌توان پذیرفت. من گفتم می‌توانیم آن را ترسیم کنیم. اگر کثرت‌گرایی صرفاً در تشکیل احزاب گفته شود یک مطلب است، ولی اگر از نظر مشروعیت گفته شود مسأله دیگری مطرح خواهد بود. ما مشروعیت کثرت‌گرایی را اصلاً قبول نداریم. چرا که منشأ مشروعیت امر واحدی است. اما در تشکیل احزاب با توجه به این که در قانون اساسی منعی برای آن نیامده مشخص می‌شود که احزاب تا زمانی که فعالیتی علیه اسلام و مبانی اسلامی نداشته باشند می‌توانند فعالیت نمایند.

سؤال: آیا می‌توان گفت پلورالیسم در حقیقت جلوه دیگری از ریلیتیویسم (۲۳) و نسبیت‌گرایی است؟ برخی می‌گویند اگر حقیقت واحدی وجود دارد چگونه میان مصادیق اصول فطری در فلسفه اخلاق در بین افراد و جوامع مختلف تفاوت وجود دارد و هر کدام برداشت خود را عین فطرت می‌دانند. برآستی صرف نظر از مبانی دینی ابزار تشخیص حقیقت چیست؟

پاسخ: یکی از راه‌هایی که سبب شده عده‌ای به پلورالیسم برسند نسبی‌گرایی یا ریلیتیویزم است. نسبیت‌گرایی نه فقط منشأ پلورالیزم دینی

است، بلکه در فلسفه سیاسی هم مهم‌ترین منشأ لیبرالیسم می‌باشد. عمده‌ترین حرفی که در لیبرالیسم، در مقوله نسبی‌گرایی اخلاق زده می‌شود این است که چون در اخلاق دعاوی متعارض داریم و افراد هم این تعارضات را ارزش می‌دانند، پس باید این ارزش‌های متعارض را بپذیریم و دولت هم در این خصوص بی‌طرف باشد، چون برای زندگی انسان غایات مختلفی می‌شود ترسیم کرد، از این رو، هر کس آزاد است غایت خودش را ترسیم کند. بنابراین، دولت حق ندارد بگوید که غایت این است [که من می‌گویم] و باید تنها به این طرف حرکت کرد!

در خصوص چنین دیدگاهی باید گفت، درست است که در اخلاق انسان‌ها اختلاف وجود دارد، اما این اختلاف در همه اخلاقیات نیست. لیبرالیست‌ها از یک سو معتقدند که ما در اخلاق بی‌طرف هستیم و از سوی دیگر آزادی را به عنوان یک ارزش مطلق دانسته و از آن دفاع می‌کنند و می‌گویند آزادی چیزی است که همه باید به آن احترام بگذارند. و هر انسانی تا آن‌جا که مانع از آزادی دیگران نشود آزاد است در این‌جا باید گفت که این ارزش آزادی از کجا آمده است؟ کسی که مقتدر و به قول آنها توتالیتر<sup>(۲۴)</sup> و فاشیسم<sup>(۲۵)</sup> است می‌خواهد جلوی آزادی‌ها را بگیرد، قدرت آن را نیز دارد، پس چرا از آن استفاده نکند؟ اگر ارزش‌ها واقعاً نسبی هستند و ارزش عام، مطلق و جهان‌شمول وجود ندارد که همه را تحت الزام خودش درآورد، و آزادی هم یکی از این ارزش‌هاست، هر کس زور داشت می‌تواند جلوی آزادی دیگران را بگیرد. آیا در این سخن اشکالی وجود دارد؟!

بدین ترتیب لیبرال‌ها یک چیز را به نحو اطلاق قبول دارند و چیز دیگری را که با ایدئولوژی آنها سازگار نیست قبول ندارند. در جایی که ارزش‌های دینی ما حکم می‌کند اعمالی مانند حدّ و مجازات اسلامی را انجام دهیم بحث حقوق بشر و آزادی‌های نسبی را مطرح می‌کنند. اما در جایی که بی‌بند و باری، فساد فحشا و... مطرح می‌شود آزادی‌ها را مطلق

می‌دانند این در واقع یکی از خصایص مدرنیسم (۲۶) است که به این شکل می‌خواهد یک ایدئولوژی را حاکم بر همه دنیا نماید.

حقوق بشر چارچوبی است که یک عدّه فیلسوفان غرب پایه‌گذار آن بوده‌اند و یک عدّه سیاستمدار هم آن را شکل داده و حقوق بشر سازمان ملل را به وجود آورده‌اند. در این جا، جا دارد گفته شود به چه دلیل حقوق بشر همین است که شما به وجود آورده‌اید؟!

پست مدرن‌ها اشکالی که به این نحوه تفکر می‌کنند همین است. آنها معتقدند که در جهان یک پلورالیسم فرهنگی وجود دارد. یک عدّه مسلمان‌اند و یک عدّه هم غیر مسلمان، به چه دلیلی می‌خواهید فرهنگ خودتان را بر کل جهان غالب کنید؟

البته نسبی‌گرایی با وجود این که مدافعین زیادی از جمله لیبرال‌ها را در جهان دارد شدیداً در درون خود با مشکل مواجه است. هیچ آدمی پیدا نمی‌شود که بگوید ظلم ذاتاً چیز خوبی است. حتی کسی هم که مرتکب ظلمی می‌شود یک حالت شرمندگی در وجدانش احساس می‌کند، مگر این که به یک حیوان تبدیل شده باشد که در این صورت داستان آن به گونه‌ای دیگر مطرح خواهد بود. اما انسان‌ها با فطرت خدایی، ظلم را یک امر مذموم می‌دانند. هیچ کس قتل پدر و مادری را که یک عمر به او خدمت کرده و محبت نموده‌اند خوب نمی‌داند. بنابراین، نمی‌شود گفت که ما هیچ ارزش مطلق نداریم و همه ارزش‌ها نسبی هستند. ارزش‌های مطلق زیادی داریم که به هیچ وجه نمی‌توان آنرا انکار کرد. ظلم و تجاوز به حقوق دیگری مطلقاً بد است و هیچ کسی هم پیدا نمی‌شود که آن را انکار کند.

---

سؤال: برخی پلورالیسم را به این مفهوم گرفته‌اند که هیچ دینی حق مطلق نیست. به عنوان مثال می‌گویند. آنچه که مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد مجموعه آثاری هستند که در این مذهب نوشته شده است. بنابراین، ما هرگز نمی‌توانیم بگوئیم تفسیر المیزان

علامه طباطبایی حق مطلق است. لطفاً در این خصوص توضیح دهید؟

پاسخ: بله برخی گفته‌اند که شیعه و سنی هیچ کدام حق نبوده‌اند. برخی دیگر معتقدند تشیع و تسنن دو مکتب کلامی بوده‌اند که به تمامیت خودشان رسیده‌اند و دیگر چیزی برای گفتن ندارند.

در جواب این افراد باید گفت که اگر بگوییم شیعه و سنی هر دو بر حق هستند یک سخن نامعقولی گفته‌ایم و اگر بگوییم هیچ کدام هم بر حق نیستند؛ این هم یک کلام نامعقولی است. چون طرفین دعوا گاهی نقیضین هستند. شیعه معتقد است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلوات ... علیه و آله ولایت بر امت پیامبر اسلام را عهده‌دار شد. اما سنی‌ها این ولایت را که به معنای سرپرستی امت رسول ... (ص) است انکار می‌کنند. بنابراین، طرفین دعوا نقیضین هستند. از این رو نمی‌شود هر دو بر حق باشند یا هر دو باطل باشند. بلکه ما معتقدیم که شیعه حق مطلق می‌باشد.

اما این که می‌گویند تشیع و تسنن دو مکتب کلامی بوده‌اند که به تمامیت خودشان رسیده‌اند نیز یک مطلب گزافی است؛ چرا که حقایقت در مباحث کلامی تمامیت ندارد و حق نیز هیچ‌گاه پایان پذیر نمی‌باشد.

سؤال: با توجه به این که مبانی معرفتی پلورالیزم بر هرمنوتیک استوار است، لطفاً توضیح دهید که آیا همه شاخه‌های هرمنوتیک نادرست است یا خیر؟

پاسخ: خیر، اصلاً این‌گونه نیست که پلورالیزم بر هرمنوتیک استوار باشد. ما یک هرمنوتیک متنی داریم که ربطی به بحث ما ندارد و یک هرمنوتیک واقعی داریم؛ یعنی تفسیر آنچه که می‌فهمیم. هرمنوتیک مثل علم اصول می‌باشد و چیزی نیست که بگوییم دارای یک‌ایده‌هایی است. هرمنوتیک یک رشته و یک تفکری است که به مسأله تعبیر و تفسیر

چه در باب متون دینی و چه در باب فهم آدمی که به اصطلاح آن هرمنوتیک «گادامر» یا «هایدگر» می‌گویند می‌پردازد. بنابراین، نمی‌توانیم بگوییم هرمنوتیک چنین می‌گوید. این تعبیر غلطی است.

مثلاً آقای شبستری که در کتاب هرمنوتیکش می‌گوید: «علمای هرمنوتیک می‌گویند... این تعبیری غلط از هرمنوتیک می‌باشد. این مانند این است که ما بگوییم علمای اصول می‌گویند...» این گونه تعابیر از نظر علمی معقول نیست؛ چرا که ما در اصول ده‌ها حرف داریم، در هرمنوتیک و در امتهات مباحث هرمنوتیکی نیز واقعاً نزاع‌های گوناگونی داریم. مثلاً نظرات قبض و بسطی که آقای شبستری در کتاب خود می‌گوید مربوط به هرمنوتیک نسبی گرا از طیف گادامری است.

اما چندین هرمنوتیک در غرب مطرح است که خلاف هرمنوتیک گادامری و هرمنوتیک نسبی است. علمای برجسته‌ای که در غرب کارهای زیبایی هم در خصوص هرمنوتیک کرده‌اند مخالف این گونه نسبی‌گرایی هستند.

مثلاً آقای «بتی نام» ایتالیایی که یک حقوقدان می‌باشد و در خصوص هرمنوتیک نیز کارهای زیبایی را انجام داده است، صراحتاً با این نسبی‌گرایی مخالف است. او معتقد است که متن دارای معانی عینی است و ما برای تفسیر این متن باید به دنبال معنای عینی و واقعی آن برویم و این که هر فهمنده‌ای آن چیزی را بگوید که خودش می‌فهمد، این نادرست است. الآن در همین بحث‌های قرائت‌های دینی می‌بینیم که همه، ادعای قرائت‌های مختلف از دین را مطرح می‌کنند.

ما می‌خواهیم بگوییم علمای ما که منکر قرائت‌های مختلف نبوده‌اند، اما بحثشان در این بوده که از میان این قرائت‌ها کدام قطعی است؟ کدام حجّت است؟ ما به دنبال حجت هستیم. این که هر کس قرائتی از دین داشته باشد که ملاک نیست؛ ملاک، قرائتی از دین است که دارای حجت باشد، یا بتوان آن را به کتاب و سنت نسبت داد.

ما دنبال این هستیم که خداوند چه می‌فرماید؛ یعنی قرائتی که مطابق با واقع باشد. «اما یقیناً» که در باب نفوس قطعی پیش می‌آید «و اما حجتاً» یعنی از طریق عقلایی قابل انتصاب به حق تعالی باشد.

یک وقت شخصی فرموده بود در باب «لا اله الا الله» قرائت‌های مختلفی داریم. مثلاً در تفسیر همین کلمه، ملاصدرا یک چیز می‌گوید و شخص دیگر استنباطش چیز دیگری است. این خلط بحث است.

در این جا باید گفت که از میان نظر ملاصدرا و دیگری کدام حجت است؟ کدام حق می‌گفتند؟ فقیه هم از کتاب و سنت یک فهمی دارد و یک انسان عادی هم شاید بگوید من هم از این کتاب و سنت فهمی دارم! آنچه مهم است این است که کدام فهم، حجت بین عبد و خداست. تمام نزاع بر سر همین است. تمام خون دل‌هایی که علی‌ای ما به خاطر فهم دین خورده‌اند به خاطر همین بوده است که به دنبال فهمی بوده‌اند که حجت بین عبد و خدا باشد.

البته مجتهدین و فقها هم با هم اختلاف داشته‌اند، منتها اختلاف حجت داشته‌اند. اما این که می‌گویید در اسلام آرای مختلفی بوده است و علامه حلی یک چیز گفته و صاحب جواهر چیز دیگری گفته است، آیا مقصود این است حالا که آرای مختلفی داشته‌ایم باید همه آرا را بپذیریم؟! این تعبیری که برخی مطرح می‌کنند که قرائت‌های مختلف در عرض هم هستند و همه رسمیت دارند، چه معنایی دارد؟! آیا همه حجت است؟

آقای دکتر سروش بارها در جواب من نوشته بود که ما از بیرون نگاه می‌کنیم و اصلاً کاری نداریم به این که علامه حلی حق گفته یا باطل! اما علامه رأی داشته و مرحوم صاحب جواهر رأی دیگری داشته است. می‌گوییم بله! اینها هر دو با حجت رأی داشته‌اند هر دو با دلیل رأی داشته‌اند و شما که از بیرون هستید حق ندارید به اختلاف آنها تمسک کنید و بگویید دو تا رأی بوده است.

این که از منظر بیرونی و عدم اطلاع کافی از مبانی دینی و صرفاً به



استناد اختلاف در آرای فقهای دینی (که هر کدام برای خود حجتی داشتند) بخواهید قضاوتی نمایید، این اصولاً کاری پایه و اساسی است. به هر حال نمی توان به صراحت گفت که پلورالیزم کاملاً مبتنی بر هرمنوتیک است. هرمنوتیک هم واقعاً این گونه نیست که یک شاخه آن درست باشد و بقیه آن غلط باشد؛ بلکه هرمنوتیک شاخه ها و دعاوی مختلفی دارد که همه آنها قابل بحث می باشد. برخی از آنها عین حرف های علمای ما را می زنند و هیچ فرقی با حرف علمای ما ندارد.

---

سؤال: با توجه به این که هدف طراحان پلورالیزم در ایران کاملاً سیاسی است، لطفاً پیامدهای سیاسی آن را بیان کنید؟

---

پاسخ: جریان روشنفکری در کشور ما در آن قسمتی که فرهنگ ساز بوده، واقعاً تأثیر خودش را گذاشته است. به عنوان مثال ده، دوازده سال گذشته زمانی که نظرات قبض و بسط مطرح شد، من خیلی حساس شدم و مطالبی را در نقد آن نوشتم. برخی به من گفتند که با این حرف ها کاری نداشته باش، این حرف ها خود به خود تمام می شود. اما پس از مدتی دیدیم نه تنها این حرف ها تمام نشد، بلکه بیشتر هم شد، چرا که دارای پشتوانه سیاسی بود.

تردید در این نیست که این حرف ها بهترین ابزار برای کشورهای سلطه گراست. گاهی رادیو آمریکا هم جلساتی در خصوص پلورالیزم دینی برگزار می کند! چرا؟ چون وقتی شما نسبی گرایی را ترویج کردید لازمه لا ینفک آن، نفی حکومت دینی است و اینها نسبت به آن آگاه هستند و تصریح هم می کنند.

برخی در بحث سکولاریزم صراحتاً می گویند که ما حکومت دینی نداریم و حکومت دینداران داریم. حکومت به این معنا می تواند در اختیار هر کسی که صرفاً دیندار باشد قرار گیرد، هر چند که حکومت

سکولار را به وجود آورد و این هیچ ربطی به حکومت دینی ندارد. کار عظیمی که حضرت امام (قدس سره) انجام داد تشکیل حکومت دینی بود و به همین دلیل با موجی از مخالفت‌های داخلی و خارجی مواجه گردید. به هر حال آنچه که از این بحث می‌توان نتیجه گرفت این است که پشت سر این بحث‌ها نکات سیاسی است؛ یعنی کشورهای غربی دیده‌اند که بهترین حربه برای خلع سلاح کردن حکومت دینی ما و هر حکومت دینی دیگر همین است. شما تعجب نمی‌کنید که این حرف‌ها یک زمان در کل عالم اسلام پخش شده است! در ایران آقای دکتر سروش و آقای شبستری؛ در الجزایر آقای محمد ارگون که در فرانسه است؛ در مصر حامد نصر ابوزید نقد خطاب دینی می‌نویسد؛ در کشور اردن شخصی به نام عادل ظاهر که استاد فلسفه و تحصیل کرده غربی است، ۵۰۰ صفحه کتاب در دفاع از سکولاریسم نوشته است که نمی‌تواند اتفاقی بوده باشد. به نظر من جریانی در کشورهای اسلامی در صدد هست تا با طرح سکولاریزم، تفکر جدایی دین از حکومت را ترویج نماید و فکر می‌کنم تا حدی هم موفق شده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

پی نوشت‌ها:

- ۱- ر.ک. «صراط‌های مستقیم»، عبدالکریم سروش کیان، ش ۳۶، ص ۱۱.
- ۲- همان.
- ۳- محمد حسین طباطبایی (علامه) ولایت نامه، ترجمه همایون اللهی (تهران: سپهر، ۱۳۶۶) ص ۶۳ و ۶۴.
- ۴- مانده (۵)، آیه ۱۳؛ (بطوری) که کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند.
- ۵- آل عمران، (۳)، آیه ۳؛ این کتاب را در حالی که مؤید آن چه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود می‌باشد به حق [و به تدریج] بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را ...

6\_ Exclusivism.

7\_ Inlucivism.

8\_ Pluralism.

۹- نومین (Nomene): آنچه با عقل دریافت می‌شود اما هیچ گاه به تجربه در نمی‌آید، یعنی جهان

غیب (ارغنون، شماره ۱۱ - ۱۲، ص ۲۰۳)

۱۰ - ما وقتی اشیا را می‌شناسیم با پدیدارهایی از اشیا رو به رو هستیم که به آن فنومن (Phenome) می‌گویند.

۱۱ - زخرف (۴۳)، آیه ۴۳.

۱۲ - سروش، همان.

۱۳ - امروزه در غرب، در خصوص مباحثی مانند پلورالیزم و لیبرالیزم حرف‌های مهم و معارضی وجود دارد و بیش از آنچه که ما نقادی می‌کنیم، آن‌ها به صورت خیلی دقیق بدان می‌پردازند. در ارتباط با پلورالیزم در همین کشورهای غربی چندین چهره سرشناس کلامی و فلسفی وجود دارند که شدیداً با کثرت‌گرایی بدین معنا مخالف هستند و آن را معقول نمی‌دانند. اما متأسفانه روشنفکران معاصر ما حرفی که می‌پسندند را یک طرفه مطرح کرده و از حرف‌های مخالف چشم‌پوشی می‌کنند. به‌عنوان مثال آقای دکتر سروش در بحث صراط‌های مستقیم خود استناد به حرف «جان‌هیک» می‌کند اما حرف سه فیلسوف و متکلمی که کارهای عمده‌ای بر خلاف کثرت‌گرایی کرده‌اند را نمی‌آورد. در خصوص لیبرالیزم نیز در غرب، چندین بحث مهم علیه آن وجود دارد که تمام مبانی لیبرالیزم را زیر سؤال می‌برد. اما متأسفانه روشنفکران ما در مباحث لیبرالیزم خود صرفاً به نظرات موافقین آن در غرب بسنده می‌کنند و از حرف‌های مخالفین به راحتی می‌گذرند. این روشنفکران از طرح چنین مباحثی به این شکل، انگیزه‌ای جز انگیزه سیاسی ندارند. مسأله تعارض ادیان در پلورالیزم نیز از آن دسته مسائلی است که در رد پلورالیزم آمده و روشنفکران ما اصلاً بدان توجه ندارند.

۱۴ - شیخ صدوق، اعتقادات، ص ۴۸؛ اسلام اقرار به شهادتین است و همانی است که خون‌ها و اموال با آن محترم می‌شود.

۱۵ - حجرات (۴۹)، آیه ۱۳؛ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

۱۶ - بقره (۲)، آیه ۴؛ و آنان که به آنچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند.

۱۷ - ر.ک: آل عمران (۳)، آیه ۳.

۱۸ - سروش، پیشین.

۱۹ - ص (۳۸)، آیه ۸۵؛ هر آینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند پر خواهم کرد.

۲۰ - انعام (۶)، آیه ۱۵۹؛ کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ‌گونه مسؤل ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست.

۲۱ - مؤمنون (۲۳)، آیه ۵۳؛ هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل‌خوش کردند.

۲۲ - مجادله (۵۸)، آیه ۲۲؛ آری، حزب خداست که رستگارند.

23 - Relativism.

24 - Totalitarin.

25 - Fascism.

26 - Modernism.